



قیمت اشتراک سالیانه در ایران  
یک تومان  
در سایر ممالک  
پنج فرانک

کاوه  
۱۳۲۴

این روزنامه هر دو هفته یکبار  
نشر میشود

عنوان مراسلات

Redaktion Kaveh:  
Berlin-Charlottenburg,  
Leibnizstr. 64

\* \* \* Jahrg. 1 • Nr. 10 • 15. Juli 1916 \* \* \* ۱۴ رمضان ۱۳۳۴ هجری = ۱۲۸۶ یزدگردی = شنبه ۳ فروردین ماه ۱۲۸۶

ما در شماره چهارم «کاوه» در موقعی که خبر افتادن کرمانشاه را با کمال تأسف میدادیم گفتیم که این فقره نباید اسباب یأس و فزونی خاطر وطن پرستان گردد، باید تا دم آخر زد و با دشمن هستی و همه چیز خود درآویخت تا ایرانی نیز در مجمع ملل حق دخول و سربلندی و در عالم حق زندگی داشته باشد. مملکتی که بقدر بیست برابر بوئرهای، چهل مثل کوه سیاهیا (مونتگرو)، دو برابر بلژیکها، و چندین مقابل داغستانها اتباع شیخ شامل، و اقلّاً دو برابر افغانها نفوس دارد و وسعت خاکش از سه تا صد و پنجاه برابر خاک ملل مزبوره است با یک دسته قشون روسی از دنیا برافزاده نشود و کشور خشایارشا که بقول یونانیان با سه میلیون لشکر یونان حمله برد امروز در مقابل یک گله خرس مسکوی زبون نگردد.

این گفتار ما بیهوده نبود. ثبات قدم مدافین وطن بالأخره کار خود را کرد و دوره استرداد اراضی منصوبه در رسید. اردوی عثمانی بعد از فراغت از عمل کوت العماره و حسن قرب روسها بجزه بغداد توجه خود را بیشتر از پیشتر بسوی ایران معطوف گردانیده و کمک مهمی بقوای ایرانی داد و بدین طریق دلاوران دو مملکت اسلامی برای استرداد دار

## فَرَج بَعْدَ اَزْ شِدَّتٍ

کرمانشاه کمتر از پرمیشل در دست روسها ماند. هجوم ناگهانی روس با قوای زیاد و توپ و اسلحه لازم در ماه جمادی الاولی گذشته جنگاوران بی استعداد ایران را که برای جنگ جز نثار جان هیچ اسبابی نداشتند مجبور بمقب نشستن کرد و افتادن سنگرهای بیدسرخ و قزوینه بدست دشمن کار کرمانشاه و کرند را نیز ساخت. در پای طاق و میان طاق یک مقاومت آخری کردند ولی نرسیدن کمک و مشغول بودن توجه اردوی دولت عثمانی بکوت العماره باعث آن شد که آن یک مشت ایرانی وطن دوست را پای قرار نمانده و تا قصر شیرین باز پس رفتند. و باز همتی کردند و بر آن شدند که با ناخن و دندان جلو توپ مسلسل را بگیرند و فرهادوار با تیشه بلکه با سوزن کوه بکنند و برای مقصود شیرین خود یعنی سعادت وطن قصری بلند پایه برافرازند و آخرین قطعه خاک عزیز و مرز و بوم نازنین خود را که باستیلاهی خرس معروض مانده اقلّاً نگاه دارند. قصر شیرین هم دوا می نیارد و زندگی بر وطن پرستان تلخ شد.

شمالی را لبریز کرده و ولایات مرکزی و جنوبی را نیز از ستم کئی برادران خود متأثر و از حکومت هول و هراس روسی مرعوب ساخته است.

اینک همه ایرانیان میدانند که اگر بدبختانه این استیلا و تسلط فعلی روسی که از چند سال باین طرف شروع کرده مداومت کند و تیرش بسنگ نخورد طولی نخواهد کشید که ایران را نیز مانند تاتارستان شمالی و جنوبی و داغستان و ترکستان روسی کرده ابتدا آبادیهای مهم و مراکز شهرها و عمارات عالیه و تجارتخانهها و صرافخانهها و کارخانهها و مدارس و ادارات و معادن و صنایع و پست و تلگراف و گمرک و دیوانخانه و غیره بدست روسی نژادان در آمده و اهالی بومی کم کم بخارج شهرها عقب کشیده و روزها برای جاروب کئی کوچه و دست فروشی و کفش پاک کئی و فعلگی و حتمالی و درشکهچیگری بشهر آمده شبها بکاشانههای خود در محلات بیرون شهر میخزند و منظره شهرها در شبها شهرهای روسیه را مینمایاند. بعد در کنار هر شهر بزرگی هم بیکی دو فرسخ فاصله بنای شهر تازه مثلاً باسم «نویه ایسپاگان» (یعنی اصفهان تازه) و «نویه تیگران» (یعنی طهران تازه) و کاملاً بترتیب و شکل شهرهای روسیه نهاده و فقط مقیمین روسی را در آن جا میدهند و بتدریج از مواظبت شهر قدیم صرف نظر میکنند. شهر نو متدرجاً رو بآبادی گذاشته و شهر کهنه از میان میرود. و اغلب بسیاری از شهرهای بزرگ و تاریخی مملکت هم اسم روسی میدهند و بنام یکی از سلاطین و بزرگان خود مینامند، دارا بجز در آن مثلاً نیکلایو پول و خسرو آباد را یکتازینو گراد میکنند چنانکه گنجه را یلزواتبول نمودند. بعد شروع میکنند بشدت دادن مهاجرت اجباری و رعایای حیوان صفت روسی را گله گله صد هزارها بداخله ملک کیان سوق داده و بتدریج بهانههای مختلف و عنوانات خوف و شورش و غیره رعایای اصلی و بومی کشور را بداخله روسیه میکوچانند که آنها نیز آنجا روس شوند و بدین طریق مسافرن کاروان نظامی هندوستان خود را از حیث خط رجعت و پشت اردوی خود فارغ البال میسازند. اجبار و آکراه مردم بتبدیل دین و مصداق *يَخْرُجُونَ مِنْ دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا* شروع میشود (چنانکه در قازان و اورنبورگ) و مبشرین مسیحی با سر نیزه انجیل مسکوی را (که احکامش مقضی آنست که «هر کس بروی راست توسیلی زد»<sup>(۱)</sup>) نه آنکه «روی چپ خود را برگردان»<sup>(۱)</sup>) بلکه آن شخص را با تمام طایفه و خویشاوندانش بکش و خانه و املاکش را ضبط و غارت کن و خانه را با مواد منفجره و نارنجک بیاشان و شهر یا ده را بیک جریمه هنگفتی محکوم کن و در صورت تخلف با توپ بکوب، و «هر کس قبای تو را خواست»<sup>(۱)</sup>) نه آنکه «عبای خود را نیز بالای آن بده»<sup>(۱)</sup>) بلکه با تازیانه آن شخص را تأدیب کرده و اگر جسارتی کرد با شش لول بکش، چنانکه متحدین امروزه روس در مصر در حادثه دشوای در سرصد یک کبوتر عده کثیری از مصریان را بدار زده، حبس ابدی کرده، تبعید نموده و انواع مجازاتهای دیگر دادند در مملکت مانی و زردشت و عظم و تبلیغ کننده و عبادت «ایقون» ها و تمائیل مذهب پراوسلاونی را بجای توحید

(۱) انجیل متی باب ۴۰ - آیه ۴۱ -

الایمان کرمانشاه دو باره بقصر شیرین و کرد و هارون آباد و بالأخره بنحود کرمانشاه هجوم آورده و بمقصود کامیاب شدند. از طرف دیگر در سمت سنج و بانه نیز قشون اسلامی پیش میرود و امید است که بتدریج این پیشرفت دوام و شدتی گرفته سایر ولایات اسیر شده را نیز نجات دهد.

ما نمیکوایم در اهمیت این پیشرفت حالیه مبالغه کنیم و آترا اسباب امیدواری تانم قرار دهیم لکن شکی نیست که اگر تصرف کرمانشاه دوامی گیرد تأثیر مهمی در ولایات دیگر ایران خواهد بخشید و دلهای شوریده ملت که در زیر فشار روس هنوز در هیجان است بیشتر بجوش خواهد آمد. یک شکست کامل روس در یک جنگ مهمی در آن صفحات کافی است که نفوذ آن دولت را در ایران در هم شکسته و بواسطه یک قیام عمومی طوق اسیری وی برانداخته شود. با آنکه در ایران علم و معرفت بدرجه کافی منتشر نگردیده و مردم از دنیا و سیاست بقدر لزوم خبر ندارند و مخصوصاً نتایج اسیری در دست فرنگیان را نمیتوانند درست ملتفت شوند باز کسی در ایران نیست که طرز تسلط روسی و عواقب آترا فهمیده و از وحشیگری آن قوم اهریمنی کاملاً با خبر نشده باشد. در نتیجه قتل عاآها، شقاوتها، دارها، توپ بندیا، قشون کشیا که در هشت سال آخری از طرف آن دولت در ایران واقع شد همه مردم از صغیر و کبیر و برنا و پیر و دهاتی و شهری حتی در نواحی رفسنجان و قرای بم، در تون و طبس، در جاش و گوادر نیز معنی و ماهیت زحنی روسی را فهمیده اند. عکس جسد دازده تقة الاسلام و سایر شهدا از پیشروان ملت در آذربایجان در همه ولایات ایران دست بدست میگردد، غلغله توپ بندی بارگاه امام رضا علیه السلام بگوش همه کس رسیده و لهذا هر ایرانی جاهل نیز بجز چند نفر صاحبان القاب بزرگ از اعلم الممالک و افضل الملک و خیر التوله و فیلسوف السلطنه هیبت و دهشت استیلائی روسی را فهمیده و لذت استقلال را اگر هم نه از راه علم بوده از راه ظلم چشیده است. ولایات شمالی ایران بقدر کافی نوع حکومت و تسلط روسی را حساً دیده و پریشان گشته. قتل و حبس و تبعید و جلای وطن بزرگان و پیشروان و اهل معرفت آن ولایات، تسلط اتباع شریر آن دولت بمال و جان و ناموس مردم و حکمرانی هر یک از آنها در آذربایجان و گیلان و خراسان، مداخلات بیجا از طرف قشون روس در همه امور مردم، دست اندازی بنوامیس مردم در تبریز، دزدی و شرارت سربازان روسی و تجاوز آنان بر دکاکین و برداشتن هر چیزی که دلشان بخواید و کشتن و زحنی کردن صاحب مال در صورت دنبال کردن، تجاوز بر دین و آداب و باز کردن میخانهها و فسق خانهای زیاد در هر رهگذر در ولایات متصرفه، هتک احترام مساجد و معابد، غضب خانهای مردم و عمارات ملی برای اقامت سربازهای روسی، و هزاران هزار جبر و جور در دهات و بلاد و بدتر از همه کوچانیدن «موزیک» های روسی از داخله روسیه بایران و دادن دهات و اراضی ایران با آنها و ساکن نمودن آنها در خاک ایران که مقدمه روسی کردن ایران است، این ظلمها بیانه ایالات

روسیه غیر از روس نژادی و ملّتی نیست و همه باید روسی شمرده شوند و روس شوند و در خارج مملکت روس نیز هر جا که منافع روس است باید با سر نیزه پی آن رفت و هر نقطه که خون روس ریخته شد ابد الدهر جزو لایفنگ روسیه است. ابراز شدت و مرعوب داشتن و قنایهای هولناک از ارکان تعلیمات این رساله اعتقادات روسی است. در حادثه نزاع در تبریز میان بومیان و قشون روسی و تجاوز و حشیانۀ آنها بر مردم در محرم سنه ۱۳۳۰ «نوویه ورمیا» نوشت که در این موارد انسانیت حقیقی خواستار وحشیگری است باید همه شهر مسئول گرفته شده و بشدت مجازات و جریمه شوند. یک قزاق روسی در تبریز که شرف خبر نگاری این جریده شوم را نیز داشت در یک مقاله بشدت تأکید و تشویق میکرد حکومت روس را بر آنکه لگزیها و اوستهای (آستینها) داغستان را که در موقع جنگ با عثمانی خطری برای دنباله اردوی روس میباشد بداخله روسیه کوچانیده و بجای آنها اهالی آذربایجان را بداغستان و اهالی داخله روسیه را بآذربایجان بکوچانند.

ایرانیان عوام اگر این مقالات را نخوانند اقلاً بواسطه تردد بفقاز و ترکستان و داغستان اجرا شدن فعلی این اصول را در آن ممالک می بینند. هر ساله صد هزاران عمله و کاسب ایرانی بروسیه میروند و تنها در شهر باکو از پنجاه الی هشتاد هزار ایرانی کار میکنند. همه اینها اصول جور خانمانسوز روس را می بینند که در مقابل آن همه ظلمهای بیحد و مالیاتهای بی حساب درجه تربیت بومیان قفقاز در صد سال گذشته بیشتر از دهاتیان ایران نشده که سهل است خیلی هم پائین تر آمده است زیرا ترتیب معارف ممالک متصرفی عمداً بیک طوری چیده شده که در زبان روسی و تعلیم علوم در آن زبان قسمت خیلی کمی از مردم بهره جزئی می برند و امکان وصول بمدارس عالیّه برای ایشان عملاً نیست. در همه قفقاز و ماوراء قفقاز یک دار الفنون موجود نیست حتی عدّه مدارس روسی نیز خیلی کم است و در دهات با وجود غدغن سخت بودن مکاتب ملی و اسلامی حتی تعلیم الفبا مدرسه روسی هم جز در چند ده یکی نیست بطوریکه در زمستان و تابستان اطفال دهات مجاور دور دست نمیتوانند بآن یگانه دبستان ابتدائی بروند و اگر هم بروند پس از سالها تحصیل زبان ملی خود را یا مقدمات ابتدائی علم را یاد نگرفته و فقط قدری زبان روسی فرا میگیرند. از آنطرف مدارس ملی و تعلیمات بومی سخت ممنوع است و آنچه از طرف ایران و عثمانی هم از معارف و تربیت ملی نشر کند راهش بسته است زیرا در پستخانها و گمرکخانهای سرحدی دخول کتب علمی و ادبی فارسی و عربی و ترکی که وسیله اتباه تواند شد ممنوع و فقط کتب دعا و رمل و جعفر و فال و طلسمات و خرافات مجاز است. باین ترتیب مردم از تمدن و آداب بومی و قدیم خود و از تاریخ ملیت خود بیخبر مانده خیال میکنند که واقعا گنجی و گمری و شکی را (که حالیه یلیز اوپول و الکساندر پوپول و نحو مینامند) اجداد روسیان بنا کرده اند و شعرا پوشکین<sup>(۱)</sup> و لژمنتوف<sup>(۲)</sup> و تورگنیف<sup>(۳)</sup> ایجاد و اختراع کرده و نام بزرگی در دنیا مخصوص پتر رومانوف است

و تزییه اسلام بگذارند. قانونی را که در قفقاز و سایر ولایات مسلمان نشین روسیه جاری است که بمقتضای آن تا مسافت معین از هر کلیسا میخانه و فسق خانه و مسجد نتوان بنا کرد و حرمت قرق کلیسا را باید بدین طریق رعایت نمود در ایران نیز اجرا کنند، قبور بزرگان را اصطبل سازند و آثار پیشینیان را براندازند (چنانکه قبر نظامی گنجۀ را در گنجه ائبار کاه کرده اند)، و بدین طریق خواهند اثبات کنند که همه این ممالک حقیقه روسیه است. در «کلوب» ها (مخافل) اعلانی را که در مخافل پترسبورگ رایج است بیاویزند که سگ و تاتار (در زبان عامۀ روسی همه مسلمانان را تاتار گویند) حق دخول بمخفل ندارد. مدارس ملی را غدغن سازند و تحصیل زبان روسی را اجباری، زبان و دین و آداب و ادبیات و تاریخ ملی و بومی را بتدریج بقوانین مختلفه و بهانها و اعمال عمدی غیر صریح اهمال کنند، معلمین این شعبه ها را در مدارس از جاهلترین اشخاص بلکه عوام صرف انتخاب کنند و بجایها و تربیات عجیبی از یک طرف و رشوه پولی و منصبی و انواع تشویقات و تحذیرات و گذاشتن قوانین مرجحه از طرف دیگر مردم را بقبول ملیت و دین و آداب و زبان روسی مجبور سازند و همه احکام جزیه و ذلت و مسکنت اعصار قدیمه را بر بومیان ملیت پرست بار کنند. کتب و نشریات بومی را بشدت نظارت و تفتیش (سانسور) کنند و بواسطه حذف و ابدال و تصرفات بی اندازه و جلوگیریهای سخت چیزی از زبان فصیح و ادبیات ملی نگذارند، و حتی در کتب دینی مداخله کنند و یک اصول دین و فروع دین سفارشی روسی از ماشین نظارت روسی بخورد مردم مسلمان بیرون دهند، چنانکه فرانسه در الجزایر قرآن را خواستند جرح و تعدیل کرده بعضی از آیات را از قبیل آیات جهاد و غیره حذف کنند و بواسطه بزرگی اشکال این اقدام معوق ماند. اینک در همه الجزایر یک تأسیس علمی اسلامی نیست، نه مدرسه نه کتابخانه نه کتابفروشی اسلامی، در مدارس آن مملکت معلم زبان عربی غالباً یک فرانسوی است که زبان عربی را خوب نمیداند، مدارس روحانی خراب و مغشوش و نزدیک باقرض و در زیر نظارت فرانسه، در آن ممالک افریقای شمالی که پنج شش قرن پیش مراکز علوم و معارف اسلامی بود وصیت دار العلم قیروان و طنجه عالم را گرفته و امثال ابن خلدون و ابن بطوطه بوجود آورده بود اینک معالم علم منطفی شده و بحدی وادی خاموشان گشته که این انحطاط واضمحلال علم و ادب چند سال پیش نظر یک مستشرق فاضل فرنگی را که در آنجاها بوده زده بود زیرا مشار الیه در قسطنطنین که از بزرگترین مراکز آبادی الجزایر است در پی تفتیش کتب عربی بود و در تمام آن شهر هیچ کتابفروش کتب عربی پیدا نکرد مگر یک دکان کوچک که آن هم متعلق بیکی از مبشرین مسیحی بود که ترجمه عربی تورات و انجیل را می فروخت!

بلی اینست معنی تسلط روسی و سایر هم مسلکان فرنگی او که مقلد مجتهدین پترسبورگ و محررین «نوویه ورمیا» هستند. آن نامه سیاه که رساله عملیه درباریان روس است از ابتدای تأسیس خود تا امروز مرتباً یک اصول اساسی معینی را پیروی میکند و آن اینست که در قلمرو حکومت

و بخارای جدید و سمرقند جدید همواره تالی بهشت شداد و مبانی قوم عاد و بخارا و سمرقند کهنه همه وقت کثیف و مخروبه بوده است، «آرتمتیا»<sup>(۱)</sup> و «آلگیرا»<sup>(۲)</sup> و «آسترونومیا»<sup>(۳)</sup> از علومی است که هوش خارق العاده روسیان «مالاگان» و «موزیک» اختراع کرده و رصد خانه در سمرقند و مراغه نبوده و برای اولین مرتبه در کیف پیدا شده است.

تمامی این اوضاع تسلط بلای روسی را مردم ایران نه از راه علم بلکه بحس و سلیقه یا شعور طبیعی میفهمند و نتایج آنرا میسنجند اینست که ما ایمان کامل داریم بر اینکه یک ضربت قطعی بر قوای روس در شرق مانند ضربت یوم خندق باعث نجات شرق و قیام ستمزدگان و احیای عظام ریمه ملل اسیر و مقهور تواند شد. یک مبارزه جدی قطعی مانند غزوه میوند (در افغانستان) و ترانتون<sup>(۴)</sup> (در آمریکا) و قوصوه (در سرستان سابق) شالوده کاخ عظمت و هیبت مغولهای عصر حالیه و ایلغاربان وحشی ساحل یوآرا در هم خواهد پاشید، آنگاه جانشینان تاتار خونخوار قدیم از آسیای غربی رانده شوند و روز کسیر و انتقام در رسیده دل پر خون شرق از تذکار مظالم روسی بجوش آمده و خرس تشنه را بظلمات قبیح و آرخانگل عقب رانده حسرت دریای آزاد را در دل او خواهد گذاشت. همه این خیالات و امیدهاست که پیرامون دخول فاتحانه قشون اسلامی بته الام کرمانشاه، مرکز ایران غربی، جمع شده و پروانه وار دور این شمع امید میگردد و در پیشرفت بالتسبه جزئی فتح کوت العمارة و برداشتن یک قدم بسوی کرمانشاه امیدهای دوری در نظر جلوه میکند و آزادی و نجات شرق و اسلام از اسیری بخاطر میآید. بلی چنانکه گفتیم بواسطه همین فتح این امید بما باز میگردد که کرمانشاه (که اسم بهرام چهارم پادشاه ساسانی را دارد و یادگارهای قدیمی رؤیا مانند از عظمت و عزت و شوکت و سطوت قدیم ایران از سلطنت بهرام و طاق بسطام، از خسرو پرویز و اسب وی و شبدیز و معشوق وی شیرین و رقیب وی فرهاد، از داریوش و حکمرانی او بر ۲۳ مملکت دنیا و مقهور ساختن او یاغیان و سلاطین سرکش را و رجز خوانی با اقتضار وی بر فراز کوه یستون که برای اخلاف نقش کرده، در خاطرها بیدار میکند) همینطور کرمانشاه خواهد ماند و به ایوانگرود مبتدل نخواهد شد. این اسامی، این آداب، این لغات، این یادگاریها، این عادات، اساس و روح ملت است و روح ملت بدانها علاقه محکم دارد.

در این اوقات جنگ جهانگیر دلای مردم دنیا از حیث استقلال ملی و آمال سیاسی خود در تزلزل است، این اوقات است که همه آن پیش آمدهای بدبختی که در صورت باختن کار روی میدهد پیش چشم میآید و تقدیرات ملل بدبختی که با ما همجوار و همکش بودند در نظر مجسم شده تاریخ در هم شکستن بنای ملت آنها از نظر میگردد، نفوذ و هضم تدریجی و غیر محسوس که فرنگیان در ازمناه اخیره دستور مملکت گیری

خود نموده و برای احتراز از غوغا و خونریزی و بیدار کردن مال کوتاه نظری که تنها وقایع روزانه را می بینند و از مقایسه و استنتاج وقایع و تصور محیط توالی وقایع پنجاه و صد ساله در یک نظر اجزند آن طریق را اختیار کرده اند هر چند که در روش روسی باز سریع السیر است با اینهمه در زمان صلح چندان بنظر نمیزند و در این نوع هنگامهای پر آشوب و دهشتناک است که همه آثار این روش مخصوص سیاسی تجلی میکند. در یک نظر مینیم که سه قرن پیش روسها بقدری از ایران دور بودند که ممالک و ملل بزرگ میان آنها و مملکت ما واقع بود در این مدت طوفان سیل روسی بتدریج ممالک و لگا و تاتارستان را کاملاً استیلا و هضم نموده و قریم (تاتارستان جنوبی) و داغستان و گرجستان و قفقاز و ولایت چرکس را از یکطرف و بخارا و خیوه و سمرقند و تاشکند و مرو را از طرف دیگر استیلا کرده یا جوج و مأجوج ظلمات شمالی از باب الأبواب دربند نیز در گذشته ایالات ایروان و گنجه و باکو و قراباغ و شیروان را از ایران، و قارص و باطوم و غیره را از عثمانی انتزاع کرده و محدود اردبیل و تبریز رانده اند. بعد می بینیم بواسطه یک بهانه جزئی که در ربیع الثانی ۱۳۲۷ بدست آوردند دو سه هزار سرباز به تبریز روانه کردند، و طولی نکشید که همان سپاه «مستحفظ قونسلخانه و اتباع خارجه» مثل مور و ملخ در دهات و نواحی تبریز منتشر شدند و هفته بهفته ماه بماه معامله شانرا با مردم و در امور داخلی مملکتی تغییر و شدت دادند و بر مداخلات و تسلطشان افزودند و در حقیقت شروع بحکومت کردن نمودند. در اندک زمانی بنواحی آرولق و آتراب بهانه حفظ املاکی که در اجاره اتباع روس است رفتند، بعد پنجاه نفری بارومیه برای «حفظ قونسلخانه» آنجا فرستادند، بعد بجوی و سلماس رسیدند، بعد در ماسکو پیدا شدند، کم کم محافظین قونسلخانه اورمیّه زیادتیر شدند، در خوی قونسلخانه بنا شد، بسلماس عامل روسی رفت، در خلخال و سراب بهانه دیگر منتشر شدند، بدهخوارقان و مراغه قدری قشون فرستادند، به یکانات و گرگر و علمدار رفتند و در مرند تأسیسات دائمی نهادند، عدّه ساخلو همه جا دو سه و پنج و ده برابر زیادتیر شد اما بتدریج، بیک بهانه دیگر بآردبیل قشون وارد کردند و کم کم باطراف اردبیل و مشکین و نمین و آستارا و طالش و گالش قشون کشی کردند، بعد با حسینعلی خان گالش درافتادند، بسر گالشها قشون کشیدند، دهات آستارا و خصوصاً ورمین را قتل عام کردند، از راه دیگر بحوالی زنجان و ولایت خمسه رسیدند، در همان اوان قدری قشون هم بخراسان بردند، سه ماه بعد از آوردن قشون بتبریز چهار هزار سرباز بهانه حمله مجاهدین بطهران بقزوین فرستادند و بدین طریق رشت و سایر نقاط گیلان را بتدریج استیلا کردند، بکرگانرود لشکر کشی کردند و جنگها نموده قتل و غارتها کردند، بفومن و لنکرود سرباز فرستادند، کم کم قشون کفایت نکرد و بی در پی قشون تازه وارد نمودند و بتدریج دیگر حساب آن از دست هر کس دررفت، گاهی محض اغفال قدری پس میفرستادند، دویست نفر روانه میکردند و بعد دو دفعه هر بار سیصد نفر مثلاً وارد میکردند، بعدها قدری قشون باسترآباد

(۱) علم حساب یا ارنماطیتی (۲) الجبر والمقابله (۳) علم هیئت و نجوم (۴) Trenton.

## وقتی که یک ملت اسیر میشود

شاید در میان هموطنان ما کسانی باشند که چون از ترتیبات عالم چنانکه باید مسبق نیستند و نظریاتشان ساده و بی بنیان است از روی کمال خیرخواهی و ایران دوستی تصور نمایند که نفع ایرانیان در این است که اختیارات خود را بدست بیگانگان بدهند و حالاً که خود نمیتوانند در راه ترقی و آبادی قدمی بردارند اقلاً دیگران را مانع ترقی دادن ایران نگردند. و از آنجائی که شنیده یا دیده اند که هندوستان و قفقاز و مصر و ممالک دیگری که در تصرف دول اروپائی در آمده اند دارای رشته های خط آهن و کوچهای قیرفرش و تماشاخانه ها و قهوه خانها و مراکز عیش و حال و لولهای آب زلال و اغلب خورده کاریهای تمدن هستند با خود اندیشه نموده که چه عیبی دارد ایران ما هم در زمره این ممالک باشد. مگر تا کی باید گرد و خاک خورد و آب ناپاک نوشید و بی آبرویی کشید. باید گذاشت این فرنگها بیایند و کمی این آب و خاک بی صاحب را سر و سامانی بدهند، آخر مردم بیچاره از دست رفتند، رعیت از پا درآمد، همه دنیا در راحت و آسایش است جز ما یک مشت بدبخت که از یک طرف دزدمان میزند و از طرف دیگر داروغه. بلی حتماً صلاح ایران در این است که با مزگان خاک راه اروپائیان تمدن را روقه و بالای چشم خود جایشان دهیم. و هموطن محبوب ما برای اینکه در دلش هیچ حرمان و ندامتی نمانده باشد محرمانه بخود میگوید: وقتی که مملکت ما هم از پرتو تمدن اروپائیان ترقی کرد و کسب مقامی نمود و ادارات کشوری و لشکریان منظم شد و چرخ آبادی و امنیت براه و آبهای کشمکش و انقلاب از آسیاب افتاد و دیدیم که دیگر کار را آموخته ایم و نیازمند رهنمائی دیگران نیستیم یک روز بطور ناگهانی قوای منظم شده خود را که همه اهل ایرانند و دوستدار آب و خاک آن آماده نموده و عذر میمانهای خود را میخواهیم! و با این گونه اندیشه و صغری و کبریا کار را آسان نموده و خود را متقاعد مینماید که هان اینست یکتا راه نجات ایران و یگانه طریق نیکبختی ایرانیان. و از آن پس خدمت حقیقی را در این میندارد که سر تسلیم پیش افکند و حتی المقدور هموطنان نادان دیگر خود را نیز از خر شیطان استقلال طلبی پیاده کند و با سرار ترقی و نکات آبادی حقیقی ملک رهنمونشان گردد.

در این مقاله روی ما باین گونه هموطنان عزیز است که بیک قسمت بزرگی از ابناء جنس خود شرف و برتری دارند چون از همین خیالات و تفکراتشان معلوم است که اقلاً در فکر وطن نیاکان و مرز و بوم مقدس ایران هستند، شوری در سر و آرزویی در دل دارند و مانند هزارها برادران دیگر خود فقط در بند بیرون بردن گلیم خود از آب نیستند و در باره کارهای وطنی بجملة نامیمون «ای بابا ما را باین کارها چه» معتذر نمیشوند. و این هم تکلیف روزنامه های ایران بود که این گونه ایرانیانی را که تقصیرشان فقط در ساده لوحی و بیخبری از اوضاع عالم و از حقایق

و مقداری زیاده تر بمشهد و قوچان و اندکی بازندران آوردند، و تقریباً تمام ولایات شمالی یعنی آذربایجان و خمنه و گیلان و مازندران و استراباد و خراسان و قزوین را استیلا کرده بتدریج سریع ولی بدون جنگ و بطور غیر محسوس مشغول استحکام ریشه تصرف خود در این ولایات و هضم آنها شدند، از یکطرف هم شروع بکوچانیدن مهاجرین روسی بحوالی اورمی و ماکو و استراباد کرده فقط در یکسال (۱۳۳۰) بیشتر از صد هزار «موزیک» روسی باین ولایات کوچانیدند و دولت ایران را مجبور بتغییر ماده استملاک اتباع روسی در اراضی ایران از عهد نامه ترکن جای کردند، و از یک طرف بلا فاصله و متوالیاً بصدمات سیاسی و حملات و تهدیدها و تمام حجتها و سختگیریهای مالی و سیاسی و اشکالات و زجر کشی دولت را از پا انداخته مشغول قبض روح او شدند. سیل استیلای روسی در قزوین توقف کرده بود و دائماً پی بهانه بود که فراتر برود و بسمت جنوب گراید. در این زمان جنگ بهانه جنگ با وطن پرستان ایران بقم و عراق و کاشان و اصفهان و همدان و نهاوند و کرمانشاه و قصر شیرین و ملایر و تویسرکان رسید و نصف بیشتر معموره ایران را در گرفت. و چون همه اینها را در یک نظر بنگریم می بینیم که «مستحفظین قونسولخانه تبریز و اتباع خارجه در آن شهر» در کمتر از هفت سال در حدود لرستان و فارس مشغول محکم ساختن مقام خود هستند.

در نتیجه همه این بیسادهاست که خون و عروق و اعصاب و رگ و پوست و استخوان هر ایرانی و ایرانی نژاد و هر مسلمان شرقی با کینه روس و حس انتقام جویی پر شده است. اهریمن این ملک روس است و هر ایرانی بیکی از طرق عدیده و هزاران نوع ظلم و اجحاف روسی این حقیقت را دریافته است و بر روی همین حس جلی است که ما پایه امید خود را بقیام عمومی ایران در اولین شکست مهم روسی میگداریم. اسناد این حس تمیز دشمن خود با ایرانی - که هر حیوانی حتی سگ دارای آنست و در دخول بی اذن بیگانه بخانه عوعو میکند - بی اساس و از خود پسنیدی نیست. همچنانکه دشمنان ایران اگر امید خود را در تسلط بر ایران از روی اخلاق همین مشت تن پروران ملقب و امیر الامراهای خود خواه که اغلب در رکاب «شاه شهید» یا «شاه مرحوم» کوچهای فرنگ را نیز دیده اند میزان بگیرند بزودی گول خوردن خود را خواهند فهمید همان طور دوستان ایران نیز اگر میزان اشتراک ایرانی را در دفاع وطن و کمک بمتحدین اروپائی خود از تقاعد و سنگینی و جن و تردد حضرات اجل طهرانی قیاس گرفته و اجر دهند بسا بی انصافی خواهد بود. ایرانی در نفع شطرنج بازی دفاع وطن همه چیز خود را از پیاده و سواره آورد بجز شاه کوچک خود را که آن هم یک اسم بیشتر نیست و یقیناً دل او با رعایای مجاهد و جانفشان خود بوده و فقط از رعب احاطه روس بیایستخ مات شده بود و حرکت نکرد. سزای ایرانی آن نیست که با وجود جنگیدن با تفنگ کهنه و بی ذخیره لازم و بی توپ او را بی همت حساب کنیم. غایه الجود بذل الموجود.

که از بزرگان انگلستان وزیر هند بود با کمال سهولت عین مدعای مارا ثابت میدارد. وزیر مذکور در موضوع هندوستان میگوید: «از آنجائی که مقصود ما مکیدن خون هند است باید بیشتر از آن عضوهای فرو بریم که خون زیاد جمع شده ویا اقل در آنجاها که جریان خون قوتی دارد نه آنجاها که کم خون وضع گردیده». مؤلفی دیگر گفته «قصد عمده انگلستان در هند پیدا نمودن راهی است که از رعایای آسیائی خودش هرچقدر ممکن باشد بیشتر جلب ثروت نماید نه اینکه آنها را از نعمتهای تمدن تمتع و بهره بکشد».

معلوم است وقتی که یک ملت اروپائی مملکتی را تصرف نمود تاجار برای آن مملکت در ضمن بعضی فوائد هم منظور هست از قبیل خط آهن و نظافت کوچها و تسهیل وسائل مسافرت و حمل و نقل و تلگراف و تلفون و غیره ولی در مقابل این جزئی ترقی مادی که شاید چشم هموطنان مارا بزند مصائب و بلاهای بیشتری هست که هر کدام از آنها میتواند ملت را از پا درآورد. وانگهی اگر بدقت بنگریم خواهیم دید که این خط آهن و غیره هم که در همه جای دنیا مایه آبادانی مملکت و آسایش مردم است در ممالکی که در بند بندگی بیگانگان است مزید بر سیه روزی مردم بدبخت میگردد. چنانکه ۱۰۱۳۰ فرسنگ خط آهن هند که تمام شهرهای بزرگ و بندرهای مهم را با یکدیگر مربوط میدارد هندیان بیچاره را از پا درآورده و جانشان را بلب رسانده و در حقیقت حکم یک قلاده آهنین مدلتی را دارد که بر گردن مملکت نهاده باشند و فائده اش برای هند از دیاد قحط و غلاست چونکه در سالهای فراوانی زیادی غله را بخارج میبرد و در انبارهای مملکت گندمی نیامد که در موقع لزوم جلوی قحط و غلار را بگیرد. و اگر چه در موقع لزوم کپانی میتواند گندم را باسانی پس بیاورد ولی فقرا قدرت ندارند که گندم را با قیمت دو کرایه رفت و آمد که بان افزوده شده بخزند و هزاران هزارها تلف میشوند. و جانی که خط آهن با آنها محسبات طبیعی که دارد مزید بر بدبختی گردد نتایج خانه برانداز هدایای دیگر متمدین را بادراک خوانندگان باز میگداریم. همیقدر باید دانست که از دول مالک الرقاب منتظر مردی و مردمی بودن از گرگ چوپانی و از دزد پاسبانی چشم داشتن است. و اگر در ظاهر هم مکی بترقی و آبادانی مملکت مینابند فقط برای جلب منفعت است نه از راه لطف و مکرمت. چنانکه در سال ۱۰۲۲ هجری وقتی که چند نفر انگلیسی با کمال خضوع و خشوع قدم بساحل خاک بر اهرمه نهادند برای تجارت آمده بودند. امروز هم که بیشتر از سیصد سال از آروز گذشته و اختیار مطلق ششصد کرور نفوس هندی در دست یک نفر انگلیسی است که از جزایر دور دست بریطانیا بعنوان نایب السلطانی از طرف اعلیحضرت امپراطور کل ممالک هندوستان میآید باز یکتا مقصود انگلستان تجارت است و دوشیدن هندوستان و ازگون بخت که بهمین مناسبت بگو شیر ده انگلستان مشهور شده و امروز تمام دارائی و حشمت و جلال انگلستان از صدقه سر این کرور کرور هندیهای پاره نه و عوری است که سالیانه هزارهاشان از گرسنگی جان میدهند.

امور است بکنه معایب زیردستی و بندگی سیاسی مطلع نموده باشند. ولی افسوس که روزنامههای ما هم یا بمضمون «تا راه دان نباشی کی راهبر شوی» در اینگونه مقالهها سر رشته کافی نداشتند ویا آنکه چنان سرگرم کارزارهای قلبی با همکاران خود بودند که برای نوشتن اینگونه مطالب بی سر و صدا و بی زرق وریا پارا از رکاب توسن تند و شدت برون آوردن اسباب سرشکستگی و سردی بازار روزنامه خود میدانستند، و وقتی هم که در ضمن یک مقصود شخصی دیگری کلامشان باسیری و غلامی سیاسی میرسید متهی محذوری را که در اسیری و بندگی میدیدند لگدکوب شدن تربت پاک نیاکان بود در زیر سم ستوران روس و بلند شدن ترانه ناقوس بجای بانگ روح افزای لا اله الا الله. غافل از اینکه عمده از ایرانیان اصلاً دارای یک رشته اصول خشنی هستند که نه از لگدکوب شدن توده خاک و خاشاک و کلوخ و سنگ چندان متأثر میشوند و نه از شنیدن ترانه ناقوس چندان بهیجان میآیند. و بجای مزبوره سیئات اسیری را اغلب هموطنان ما ندانستند و هنوز هم نمیدانند که وقتی که ملتی اسیر شد چه تغییرات و تبدیلات دلخراشی در زندگانی او حاصل میشود و مقصود ما در این مقاله بقدر مقدور خود فهماندن همین نکات است.

باید دانست که مطابق یک قانون عمومی در همه جای دنیا و در هر زمان سبب حقیقی افعال و اعمال انسان تحصیل نفع بوده اعم از اینکه نفع مادی باشد یا روحی نفع شخصی باشد یا نفع عمومی، و جان دادن یک نفر سرباز هم در راه و وطنش که بنظر از هر تصور نفعی عاری مینماید در واقع برای تحصیل دو نوع نفع است یکی نفع عمومی که بوطن و باز ماندگانش عاید میشود و یکی نفع روحی که عبارت است از لذتی که بانسان دست میدهد وقتی که حس میکند که در راه مقصود عالی خود بزرگترین خدمات را که جان فدا نمودن باشد بجای آورده. و در این صورت آشکار است که روس و انگلیس که سیاستشان مخصوصاً مبنی بر کسب نفع و بنا بگفته یکی از بزرگترین وزرای دول متحدشان مبنی بر «خود پرستی مقدس» است در راه خدمت بانسایت و تمدن نیست که این همه در تصرف مملکت ما زحمت بخود میدهند و برای رضای خدا و پیغمبر نیست که لیرهها و مناتهای از جان عزیزتر خود را با یک اسراف و هرزه دستی سخاوت نائی در این راه صرف و شیخ و شاب را از خود خوشنود مینمایند. و هم نمیتوانیم این کوششها و جد و جهدها را بیک قصد جهانگیری ساده نسبت دهیم چون دیگر وضع دنیا عوض شده و شیوه جهانگیری خشک و خالی که یکتا منظور کشور گشاهای باستان بود متروک گردیده و دنیا یک تجارت خانه وسیعی گردیده و میدانهای جنگ هم صورت یک «چرتکه» را پیدا نموده که بیشتر حساب نفع و ضرر را مینماید نه فتح و ظفر را. داراها و اسکندرهای وقیصرهای این عصر نیز کوبال و بازورا بسنگ و ترازو مبدل نموده اند و از مزج که خدای با صلابت جنگ است رو تاییده و در پی مشتری و خریدار با زر و بی زور میگردند. مقصود اصلیشان رواج بازار تجارتشان است و جلب ثروت ملل بیچاره دیگر. دوره خونریزیهای بیفایده گذشته و دوره حاضر دوره خون مکیدن است. و کلام سالیزوری معروف

نظری باوضع ملل مقهوره بیندازند باسانی ملتفت اشتباه خود خواهند گردید. چه ۱۵۰ سال است که هند اسیر انگلستان گردیده و هنوز زندهای هند یک در صد و مردها یک در ده هم خواندن و نوشتن ساده را نمیدانند در صورتی که ژاپن از پرتو آزادی در عرض ۵۰ سال بجائی رسیده که با انگلیس هم عهد و هم پیمان میگردد. حکومت هند در سال ۱۳۲۴ هجری فقط هشت میلیون ونیم تومان برای معارف تخصیص نموده در صورتی که برای مصارف قشونی در همان سال بیشتر از صد وهفده میلیون تخصیص کرده است. در این صورت آیا برای هندوستان کدام روزنه نجاتی باز مینماید؟

گلدستون معروف گفته که «فقط آزادی است که میتواند ملل را حاضر و لایق برای آزادی نماید». این حقیقت گرانهارا باید آویزه گوش نمود و دانست که راه آزادی آزادیت و اسیری جاده ایست که ملل را بلب گور انهدام و نیستی دلالت مینماید. شاهرخ

## آخرین سفر لرد کیچنر

(ترجمه تحت اللفظی قصیده روبرت لیمان آلمانی)

دریای شمال را یک کشتی آهنینی میشکافد.  
طوفان آب دریا را بشکل موجهای کف آلودی روی هم میریزد  
وسی میکند که حرکت سریع کشتی را کند نماید.  
در هر حال کشتی پیش میرود.

یک مردی از آهن و سنگ روی کشتی است.  
کله بزرگ منشی و فرمانروائی او  
کشتی را از بندری که محافظ او بود  
کشید در میانه امواج و طوفان دریا.

اما در دریا انتظار او را میکشد  
یک گرسنه خونخواری  
که چندین دفعه منتظر او بود:  
در روی دریا مرگ منتظر اوست!

مدد! صدای طوفان عکس میاندازد  
در زمین و در آب. دنیا را پر میکند.  
طوفان هوارا بتزلزل در میآورد.  
اموات را در قبرهای خودشان حرکت میدهد.

طوفان بیرون میآورد از دخمای تاریک قبر  
هزاران زنها و بچههای بوئرا.  
آنها را بر میانگیزاند بطرف مردی  
که با کمال آرامی و دل سخی آنها را بکشتن داد.

و در صورتی که حالیه در سال قریب ۲،۴۰۰ کرور تومان از هند بانگلستان میروند و ۳۶۰ کرور تومان هم بأمورین فرنگی که در خدمت ادارات هند هستند داده میشود بنا بر راپورت های رسمی واحصائیات از سال ۱۱۸۳ تا ۱۳۲۶ هجری که رویهمرفته صد وچهل و سه سال میشود پنجاه و یک مرتبه در هندوستان قحط و غلا روی داده و فقط در عرض مدت قرن سیزدهم هجری ۶۴ کرور نفوس از گرسنگی در هندوستان تلف گردیده و از روی احصائیات خود انگلیسها معلوم میشود که در اوایل قرن سیزدهم هجری صد و هشتاد کرور نفوس در هندوستان هیچ وقت تا اندازه که سیر بشوند خوراک نداشته اند.

از طرف دیگر مالیاتهای رنگارنگی که بر ملل اسیر تحمیل میشود باندازه سنگین است که کمر دهقان و کاسب و اهل حرفه را میشکند و از کار متفرشان میدارد. مالیات نسبت بعایدات در هند دو برابر همان مالیات است در انگلستان و هندوی بیچاره که بخون دل از جزئی اندوخته خود قسمت مهمی را بعنوان مالیات میدهد هیچگونه حقی در تعیین مقدار یا در کیفیت استعمال آن ندارد.

دیگر از مصائب مهمه که بر ملل مقهوره وارد است هانا خدمت اجباری در قشون خارجی است. و وخامت این مسئله در مدت این جنگ عمومی حالیه بخوبی محسوس شد که دول اروپائی با چه قساوت قلب جوانانی را که هنوز در عزای پدر و برادری هستند که در راه دفاع آزادی مملکت خود بدست همین «تمتد نین» کشته شده اند بمیدانهای جنگ خود میکشند و مخصوصاً در صفهای پیشین و در دهنه توپ جایشان داده و برای حفظ جان خود از پیکر آنها سنگرها میسازند.

از جنگ گذشته روسیه در موقع صلح هم باسم خدمت نظامی همه ساله هزارها جوانان با حس و غیرت ملل مقهوره خود را بعنوان ساخلو بنقاط دور دست سیری و شمالی روسیه و جاهانی که سرما سنگرا میترکاند میفرستد و بنا باحصائیات نظامی ۴۷ نفر از این جوانان از سرما و خستگی هلاک میشوند. و با این شیوه ستمگری و غدارای دولت روسیه بهترین عناصر مللی را که در زیر ربه تسلط خود در آورده و میداند که ممکن است بمنها برای او اسباب زحمت و سردرد فراهم بیاورند در زیر برف و یخ صحراهای بیکران خود که نمونه از زمهریر است مدفون مینماید.

جوانان ایران که امروز در راه وطن تحمل جزئی مرارتی را نمیخواهند اید ملتفت نتایج کمحیتی خود باشند و بدانند کسی که امروز از خدمت و جانفشانی در راه وطن شانه خالی کند فردا «کنوت» روس شانه سیمینش را آنوسی خواهد نمود.

بلایای اسیری پیش از آنست که در این مقاله مختصر ما بکنجد همینقدر در پایان مقاله خود میگوئیم که ترقی حقیقی که باید منشأ سعادت ملل آزاد باشد برای ممالکی که اسیر پنجه قهر بیگانگان هستند امکان پذیر نیست و کسانی که تصور مینمایند که ایران در تحت قیمومت دول متمدنه میتواند ترقی نماید و در آخر یک روز خود را آزاد نماید بکلی راه خطا میروند. و اگر مختصر

روسها را تصرف کرده و صبح همان شب جنگ کنان داخل شهر گردیدند. روسها بعد از چند ساعت جنگ در کوچه‌ها تاب مقاومت نیاورده شهر را تخلیه کرده فرار نمودند.

### سفر یک تحت البحری آلمانی با آمریکا

از عجایب کارهای صنعتی و عظیم اعمال بحری که این ایام انظار عامه مردم را در روی زمین متوجه بخود نموده و وعده‌های بسیار نیک برای آینده آلمان میدهد سفر یک تحت البحری آلمانی است از آلمان با آمریکا و عبور آن از وسط خط محاصره کشتیهای جنگی انگلیس.

تحت البحری مذکور موسوم است به «دویچلاند» و ظرفیت آن ۶۰۰۰۰ خروار (۲۰۰۰۰ تون) است و مقدار مال التجاره که او در این سفر با آمریکا حمل کرده قریب ۲۰۴۰۰ خروار (۸۰۰ تون) بود از مواد رنگی و دواجات به قیمت ۲۴ کرور تومان (تقریباً ۶۰ میلیون مارک). در ۲۱ شعبان (۲۳ ژوئن) «دویچلاند» از برن از بنادر آلمان خارج شده و بخط مستقیم از دریای مانش که مقر کشتیهای فرانسه و انگلیس است گذشته رو با آمریکا رفت. در دریای مانش مجبور شد که ۲۴ ساعت در زیر دریا توقف کند زیرا که بیم آن میرفت که کشتیهای دشمن آنرا دیده ضبط یا تلف نمایند. بعد از آنکه از این خطر گذشته و داخل دریای محیط غربی شد اغلب روی آب سفر میکرده است و از قرار معلوم از ۶۶۷ فرسخ مسافت بین آلمان و آمریکا فقط قریب ۲۵۰ الی ۳۰۰ فرسخ آنرا زیر آب طی کرده است و سابق را روی آب. بعد از آنکه انگلیس و فرانسه دیدند که همه زحمات آنها برای بدست آوردن این کشتی باطل گشت و فائده نبخشید باز سر قته جوئی را باز کرده و خواستند شاید از این راه که این کشتی را باید بسمت کشتی جنگی شناخت و بدین طریق از قرار قوانین الملل حق ندارد که بیش از ۲۴ ساعت در بندر بی طرفی بماند آنرا از بندر بیرون کشیده طعمه خود نمایند. لکن دولت امریکا «دویچلاند» را بسمت یک کشتی تجارتی تحت البحری شناخته و بالطبع آنرا دارای حقوق همین جهازات تصدیق نمود و در اینجا نیز تیر متفقین بسنگ خورد.

تحت البحری اولی تجارتی رفت و بمقصد رسید و عنقریب با صمغ و کاج و چوب و نیکل با آلمان مراجعت خواهد کرد. و یک تحت البحری دومی هم موسوم به «برمن» که از بندر برمن راه افتاده است در راهست و در این روزها در ریو دو زانیرو (امریکای جنوبی) انتظار آنرا میکشند. سوئی و چهارمی هم طولی نخواهد کشید که بنقاط دیگر خواهند رفت. چیزی که علاج ندارد حسرت و افسوس ابدی است که بدل بریتانیای کبیر خواهد ماند چه برای العین میبند که فرمانروائی امواج خواهی نخواهی از کف او بیرون میروند.

زین پس تزند گراف بسیار کاندرا دریا یکی نهنگ است.

در چاپخانه کاتویانی در برلین چاپ شد

طوفان در روی تخته پارهای کشتی بیرون میآورد کشتیهای جنگ اسکاگراک را. طوفان از همه طرف کشتیها را در روی بالهای مهیب خود میآورد از ساحل ایزر و از تنه‌های گلیولی.

طوفان قوای آنها را هزاران برابر زیاد میکند که کشتی را با هزاران دست نگاه دارند. طوفان با آنها دستها و انگشتیهای قوی میدهد که بالاخره آنها بانجم برسانند کار بزرگ مقدس مردگان را: انتقام را!

یک شکستن، یک خرد شدن، یک تزلزل، یک خم شدن، فولاد خرد میشود، تخته‌ها از هم پراکنده میشوند. بتوسط دستهای غیبی مردگان یک کشتی در هم شکسته غرق میشود - و طوفان هنوز صدا میکند.

در قعر دریای شمال خوابیده است افتخار فاتح افریقا، لرد خرطوم. طوفان میایستد، مد عقب میروند، در قعر دریای شمال خوابیده است خوشبختی انگلیس! (روبرت لیبان)

### شکست روسها در ایران

در ۶ شعبان جنگ سختی در نزدیکی خاتین میان عثمانیها و مجاهدین ایرانی و روسها اتفاق افتاد که با شکست و رجعت روسها منتهی شد و قشون اسلام در شب ۸ شعبان وارد قصر شیرین شدند. بعد از استرداد قصر شیرین قشون عثمانی بکمک داوطلبان ایرانی روسها را مهلت نداده بی در پی بر آنها هجوم آورده و آنها را با تلفات زیاد تا حوالی سرپل و زهاب عقب نشاندند. چند روز بعد قوای شکست خورده روسی در آنجا هم تاب مقاومت نیاورده و تا شرقی سرپل عقب رفتند و در آنجا در استحکاماتی که قبل از وقت تهیه کرده بودند جا گرفتند. ولی در ۲۵ شعبان باز در جلو حملات بهادران اسلام مجبور شدند که از آنجاها هم بیرون رفته و تا کردند (تقریباً دو فرسخ در مشرق سرپل) عقب بنشینند. در ۲۷ شعبان قوای متحده اسلام هجوم سختی بروسها برده و آنها را از کردند بیرون کردند. قوای روس با جنگ پس قراولی خود را عقب کشیدند ولی ایرانیا و عثمانیها آنها را با کمال شدت تعاقب کرده و مجال قرار و راحت بدانها نداده پشت سر هم از خسرو آباد و هارون آباد و ماهیدشت تاراندند. روسها میخواستند در ماهیدشت مقاومت کرده جلو ایرانیا و عثمانیها را بگیرند ولی سرعت تعاقب اینان فرصتی برای آنها نگذاشته بهمان ترتیب جنگ پس قراولی تا نزدیکی شهر کرمانشاه عقب نشسته و در استحکامات غربی شهر جای گرفتند. در غره رمضان قوای ایرانی و عثمانی با یک هجوم شبانه تمام مواضع و استحکامات